

رویکردی یکپارچه به
روش شناسی، دیالکتیک، شناخت و پراکسیس

گردآوری و تدوین: م. صالحی^۱

هدف و گرایش اصلی این نوشته:

- شناخت بهتر، از روش شناسی، نفی، انواع تضاد، تجرید، تجزیه و روش دیالکتیکی
- تفکیک روش شناسی خاص از روش شناسی عام و وابستگی ذاتی آن به حوزه کاربردی مربوطه
- ارزیابی مدل به مثابه تقریب واقعیت موجود یا ممکن
- طبقه بندی سیستماتیک تکامل هستی، با کاربرد تجزیه، مراحل گذار و روش دیالکتیکی
- تجزیه چرخه های تکاملی به مراحل و زنجیره گذار آنها
- کاربرد دیالکتیک اوبژه و سوژه در تاریخ و تجزیه ماریپیچ تکامل اجتماعی به نظامهای پنجگانه
- کاربرد چرخه [شناخت = پراکسیس نظری = پراکسیس عملی] در نظامهای اجتماعی نوین
- کاربرد روش دیالکتیکی در شناخت و تفکیک آن از پراکسیس نظری و حل مسئله بازتاب
- تفکیک پراکسیس نظری از عملی و نقش کلیدی پراکسیس نظری در کل چرخه
- نقد و پرسش هایی از کاستی های مرتبط با مرحله کنونی تاریخ جهان از زاویه روش شناسی

الف- نفی

در پژوهش و تحلیل دیالکتیک و انواع آن، فصل مشترکی یافت میشود که نفی نام دارد. نفی، مجرد ترین یا عام ترین مفهوم دیالکتیکی است. نفی و تضاد، به هر تمایز، تفاوت، فاصله، جدائی، دوری، بازتاب، دافعه-جاذبه، ضدیت، تقابل، دگرگونی، تبدیل، انتقال و یا رابطه متقابلی، اطلاق می شود که دو سوی آن، ضمن رابطه با هم، مجزا هستند، جفتی، جدائی نا پذیرند. هم مستقل از یکدیگرند و هم وابسته به همدیگرند. هم یکدیگر را نفی میکنند و هم حفظ میکنند. در ساده ترین شکل، هم دوتا هستند و هم یکی هستند. هم با هم هستند و هم بی هم هستند.

در این نوشته، به منظور سادگی، دو سوی نفی (جفت های متضاد)، با دوگانه دیالکتیکی [۱، ضد] [۲، ضد] نشان داده میشود. برای نمایش اضداد و حل آنها از سه گانه دیالکتیکی { [۱، ضد]، [۲، ضد]، حل تضاد } استفاده میشود که در آن، حل تضاد یا کل مشخصی است که اضداد را در بر دارد و یا وحدت اضداد است. فهرستی از دوگانه ها و سه گانه ها در انتها آمده است.

همچنین برای نفی (گذار) مرحله ای، از مدل [مرحله ۱ = مرحله ۲ = ... = ... = ... = مرحله آخر] که خاص لحظات یا مراحل پشت سرهم است، استفاده خواهد شد. یک شکل خاص از مراحل گذار، چرخه تکاملی است که ماریپیچی تکرار میشود. مثالی از این چرخه تکاملی گیاهان دانه دار است:

¹ (madjdsalehi@gmail.com) (<https://www.facebook.com/madjid.salehi.585>)

[دانه = جوانه = گیاه = شکوفه = غنچه = گل = میوه]

که طی این چرخه، ماهیت (ذات) گیاه حفظ میشود ولی هر مرحله، که نفی مرحله پیشین است، شکل پدیداری تازه و متفاوتی پیدا میکند. جالب است که ظاهراً این چرخه، از دانه شروع شده است ولی در اصل گل است که نقش کلیدی و محوری دارد و چرخه بعدی در گل آغاز میشود. گل که مظهری از عشق و احساسات برای آدمیان است، خود، اندام عشق ورزی طبیعی گیاه است که با لطافت، رنگهای دلپذیر، زیبا و معطرش و با جذب حشرات و پرندگان در گرده افشانی، در کلیتی شگفت انگیز، نوعش تداوم و گسترش یافته است.

مثال دیگر حرکت سرمایه است: [سرمایه ثابت و متغیر در تولید = سرمایه بصورت کالا = سرمایه بصورت پول] که طی آن، سرمایه، ضمن اینکه ماهیت خود یعنی ارزش کار الینه و انباشته شده را حفظ میکند در اشکالی متفاوت مانند مواد، ماشین آلات، کار مزدی، کالا و سرمایه، پدیدار میشود. در این نوشته، جهت تعریف ساده تر مطالب، از مدل های زیر نیز استفاده شده است:

{مواد اولیه -> [فرآیند] -> فرآورده} و {مرحله ۱ -> [فرآورده] -> مرحله ۲}.

انواع اصلی تضاد:

در علم منطق، یکی از نگرش ها، تقسیم این علم به سه مقوله هستی، ذات و مفهوم است. در زیر، طبقه بندی تضاد ها بر این اساس مطرح میشود و از هر دسته یکی از تضادها که اساس روش شناسی این نوشته بر آن استوار است، مطرح و برجسته میشود:

۱. دوگانه های متضاد مفهومی (متکی به مفهوم):

در این نوع تضاد که پیچیده ترین آنهاست، دو سو بصورت مفهومی با یکدیگر در رابطه اند و یکدیگر را نفی میکنند.

از جمله مفاهیم [مشخص، مجرد] و [خاص، عام]، یعنی مجرد، نفی مشخص، عام، نفی خاص و هر خاصی نفی خاص های دیگر است و به عکس.

دیالکتیک {عام، خاص، فرد} مهمترین و اساسی ترین مجموعه تضادهای مفهومی است که روش دیالکتیکی بر آن استوار است. تضاد عام و خاص در فرد حل میشود زیرا فرد، دربرگیرنده هر دو است. در فصلهای تجرید و روش های تحلیلی، ترکیبی، دیالکتیکی و شناخت، این دیالکتیک بیشتر مطرح و شکافته میشود.

۲. دوگانه های متضاد بی واسطه (متکی به ماهیت):

در این حالت، ضدین، بی واسطه یکدیگر را نتیجه می دهند یعنی تعریف یکی، تعریف دیگری را نتیجه میدهد. مانند [شکل، محتوی]، [وجود، ماهیت]، [مثبت، منفی]، [درون، بیرون]، [نمود، ماهیت]، [کل، اجزاء] و تضاد اجزای یک کل با هم، مانند تضاد طبقاتی.

مثالی برای [نمود، ماهیت]، آب است که ماهیتی یکسان (ترکیبی از دو هیدروژن و یک اکسیژن) دارد در حالیکه در نمودهایی با کیفیت های متفاوتی چون یخ، آب و بخار، خود را نشان میدهد.

تضاد [کل، جزء]، در فصلهای تجزیه و پس از آن بیشتر شکافته خواهد شد.

۳. دوگانه های متضاد بظاهر بی رابطه (متکی به هستی)،

که از طریق تحلیل و استنتاج می توان به رابطه آنان پی برد، مانند [هستی، نیستی]، [کیفیت، کمیت] و یا [ضرورت، آزادی]. که تضاد ضرورت و آزادی در آگاهی حل میشود یعنی آزادی، درک ضرورت است {ضرورت، آزادی}، آگاهی}.

از این نوع، به تضاد [کیفیت، کمیت] و حل آن در اندازه {کیفیت، کمیت}، اندازه اشاره خواهد شد.

هستی در اشکال و نمود های متفاوتی خود را نشان میدهد که با ماهیت (ذات) خود، تضاد دارد. این تضاد در مفهوم حل میشود. به این ترتیب، کل منطق را میتوان در سه گانه {هستی، ماهیت}، مفهوم {طبقه بندی کرد.

ب]- تجرید

تجرید یا انتزاع، یکی از اساسی ترین روش های ساده سازی است، که طی آن با کنار گذاردن و یا نادیده گرفتن ویژگی های غیر مربوط، غیر مهم و یا غیر لازم و حفظ ویژگی یا ویژگی های معینی از یک یا تعدادی کلیت مشخص، یک مفهوم مجازی طبقه بندی شده مجرد، ساخته می شود. مفهوم مجرد حاصله، محدودیتی ندارد و می تواند اعضای مشخص بیشماری را در برگیرد.

مثلاً اگر شاهرخ و محمد، کارگران نقاش باشند، آنگاه، هر یک از این دو، مفهومی مشخص و کارگر نقاش، مفهومی مجرد است. حال اگر کارگر نقاش، مفهومی مشخص فرض شود، با نادیده گرفتن مشخصه نقاش، به کارگر که نسبت به آن مفهومی مجرد است می رسیم. در اینجا شاهرخ یا محمد، فرد هستند، کارگر نقاش، خاص هست و کارگر، عام است. به عبارت دیگر، کانون توجه ذهن از مفهوم یا لحظه فردیت: (شاهرخ یا محمد) به لحظه خصوصیت: (کارگر نقاش بودن) و از لحظه خصوصیت: (کارگر نقاش بودن) به لحظه عمومیت: (کارگر بودن) حرکت کرده است.

در آنچه که در بالا دیدیم، حرکت ذهن، با دو نفی (تضاد) مفهومی بر خورد کرد:

۱. تضاد بین مشخص و مجرد، یعنی از نفی مشخص به مجرد رسیدیم.

این تضاد را با دوگانه [مجرد، مشخص]، نشان میدهیم.

۲. تضاد بین خاص و عام که از نفی (صرف نظر کردن از ویژگی معینی از) خاص به عام رسیدیم.

این تضاد را با دوگانه [عام، خاص]، نشان میدهیم.

از آنجاکه مشخص همان فرد هست، از ادغام دوگانه های [مشخص، مجرد] و [خاص، عام]، سه گانه دیالکتیکی {عام، خاص}، فرد {بدست می آید.

دوگانه های [مجرد، مشخص] و [عام، خاص]، مفهومی نسبی دارند و می توانند به صورت پشت سر هم و با ساختاری درختی بکار روند. ساختار درختی به این معنا بکار می رود که درخت یک تنه دارد و چند شاخه و هر شاخه، تا آنجا که لازم باشد، به چند شاخه دیگر شکسته شود و این حرکت گام به گام و یا لایه به لایه به سمت سادگی بیشتر پیش می رود. سادگی بیشتر به این معنی، که در هر گام (لحظه-مرحله)، ویژگی های بیشتری کنار گذاشته میشود.

در بالا مفهوم کمی رابطه یک به چند را در باره یک مجرد، (کارگر نقاش) با چند فرد مشخص، (شاهرخ یا محمد) دیدیم. حال اگر پروین که دوزنده پیراهن، ناهید که دوزنده کفش، رضا که راننده اتوبوس، جعفر که جوشکار و اسماعیل که معلم است را به بررسی اضافه کنیم، میتوان به طبقه بندی درختی [خاص، عام] های لایه ای زیر رسید که در آن هر عام، میتواند عام چند خاص باشد. در تجرید های پائین، ریشه یا تنه اصلی، کارگر است و در انتهای شاخه ها، افراد قرار دارند. همچنین از علامت <---> برای تجرید استفاده شده است:

پروین <---> دوزنده پیراهن <---> دوزنده <---> کارگر
 ناهید <---> دوزنده کفش <---> دوزنده <---> کارگر
 شاهرخ <---> کارگر نقاش <---> کارگر
 محمد <---> کارگر نقاش <---> کارگر
 رضا <---> راننده اتوبوس <---> راننده <---> کارگر
 جعفر <---> جوشکار <---> کارگر
 اسماعیل <---> معلم <---> کارگر

در اینجا، کارگر، مفهومی عام هست که لزوماً به کارگر کارخانه ای، منحصر نمیباشد بلکه بنا به تعریف، کسی است که مجبور است از طریق فروش نیروی کار خود به طبقه سرمایه دار، زندگی کند و دستمزد خود را، بصورت زمانی (ساعتی، روزانه، هفتگی، دو هفته‌ای و یا ماهیانه و غیره) دریافت کند.

اگر از ویژگی زن یا مرد بودن و ویژگی شغل خاص این افراد، صرف نظر شود که در بررسی مسائل عام طبقه کارگر اثری ندارد، آنگاه کلیه آنان، در یک طبقه یعنی کارگر جای می گیرند ولی اگر انتزاع، یک مرحله دیگر پیش رود، به انسان می رسد که با توجه به اینکه انتزاع افراد طبقه سرمایه دار نیز به انسان می رسد. اگر هدف بررسی مسائل خاص طبقه کارگر باشد، آنگاه دیگر نمیتوان با انسان، این کار را انجام داد گرچه به لحاظ زیستی هر دو (کارگر و سرمایه دار)، نوعاً انسان محسوب می شوند. ولی تضاد طبقاتی، کیفیت زندگی آنان را کاملاً از هم متفاوت میکند و بطور کلی، مطالبات طبقه کارگر در تضاد با منافع طبقه سرمایه دار قرار دارد. بهر حال، انتزاع، میتواند تا هستی که نهایت انتزاع ممکن است، پیش رود ولی این پیش روی تا بدین حد، ارزشی عملی ندارد.

کارگر <---> انسان <---> موجود زنده <---> هستی
 سرمایه دار <---> انسان <---> موجود زنده <---> هستی
 حبیب الله <---> بازاری سرمایه دار <---> سرمایه دار
 حاج قاسم <---> سپاهی سرمایه دار <---> سرمایه دار

نکته دیگری که به اشاره نیاز دارد مبنا و معیار تفکیک در طبقه بندی است مثلاً دوزنده پوشاک را می توان برپایه نوع پوشش طبقه بندی کرد و از چند مفهوم خاص به یک مفهوم عام رسید و آنرا در طبقه بندی درختی بکار برد یعنی حرکت از خاص به عام، ذاتاً حرکتی، از چند به یک است و چندی آن را مجموعه ای کامل از خاصه های مبنا ی تفکیک، تعیین می کند، مانند انواع پوشش (پیراهن، شلوار، کفش و کلاه و غیره). لازم به اشاره است که در هر مرحله، خاص ها یکدیگر را نفی می کنند و نباید فصل مشترکی با هم داشته باشند، البته بسته به موضوع مورد بررسی و اهداف، می توان از غیر مربوط ها، غیر مهم ها و یا غیر لازم ها صرف نظر کرد و صرفاً ویژگی هائی را که در بررسی، ارزش دارند، نگهداشت.

و بالاخره، اگر از مشخصه هریک از کارها مشخص بالا مانند جوشکاری، نقاشی، دوزندگی، تدریس و یا رانندگی، صرف نظر کنیم، به کار مجرد میرسیم که با ارزش و مفهوم زمانی کار رابطه دارد.

در دیالکتیک {عام، خاص}، فرد {میتوان سه نوع حرکت (نفی) مفهومی در بین مشخص و مجرد های مرتبط تشخیص داد:

فرض: درختی وارونه یا سلسله مراتبی داریم که فرد در بالای آن قرار دارد

۱. عمودی پائین رونده: انتزاع (مشخص به مجرد) و (خاص به عام) لایه به لایه. این حرکت در روش تحلیلی بکار میرود

۲. عمودی بالا رونده: ترکیب یا ضمیمه کردن ویژگیها (تعیین ها) با عام (عام به خاص) و (مجرد به مشخص) لایه به لایه. این حرکت در روش ترکیبی بکار میرود.

۳. افقی: خاص به خاص های دیگر (خاص به خاص). هر خاصی، نفی خاص های دیگر است.

نکته: در فارسی، واژه های کلی یا جهانشمول نیز مترادف با عام بکار رفته اند ولی استفاده متداول از واژه جزئیت برای خصوصیت و نیز جزئی برای خاص، ابهام آمیز و نامناسب است.

روش تحلیلی:

این روش، حرکت مفهومی از فرد یا افراد مشابه، به خاص (با کاربرد مشخص، مجرد) و از خاص به عام های متوالی (با کاربرد گام به گام [خاص، عام]) است که تحلیل نام دارد. هدف تحلیل اساسا خلاصه سازی و ساده کردن پیچیدگی ها از طریق طبقه بندی است. تحلیل، از یک فرد (واقعیت یا موضوع مورد بررسی) مشخص یا مجموعه ای از افراد مشخص، آغاز و از طریق صرف نظر کردن از بسیاری از ویژگیها (خصوصیت ها) و نگهداشتن برخی از آنها، به تدریج به عام ترین سطح لازم پایان می پذیرد. بنابراین با تحلیل فرد، که وحدت، ترکیب و تمرکزی از خاص ها و عام هاست، خاص و عام آنرا از هم جدا و مشخص میکنیم. این تضاد و حل آنرا میتوان درسه گانه {عمومیت، خصوصیت}، فردیت {فورموله کرد. این سه لحظه یا مرحله، حرکت مفهوم هستند. به این ترتیب که خصوصیت، نفی (تجریدی) خصوصیت های دیگر فردیت، و عمومیت، نفی (تجریدی) خصوصیت ها است که به منظور سادگی، این سه گانه، بصورت خیلی خلاصه {عام، خاص}، فرد {نیز نشان داده شده است. نقطه عزیمت این روش، مشخص آغازین و نقطه پایان آن یک یا تعدادی مجرد عام است. در مثال کارگران، به کارگر مجرد رسیدیم و همچنین مثلا اگر از یک جامعه سرمایه داری شروع کنیم میتوانیم به مجرد های کالا، کار و ارزش اضافی برسیم. در روش تحلیلی، طبقه بندی، گروه بندی، رده بندی، دسته بندی و کلا خلاصه سازی اساس است زیرا هدف ساده کردن پیچیدگی ها است. بنابراین بطور معمول، از فرایند تحلیل در پایان تنها نتایج ساده و ویژگیهای با ارزش برای انتقال به مرحله بعد حفظ میشود و از طرح عملیات تحلیلی که بعضا دارای آشفتگی یا بدون نتیجه بوده اند، خودداری میشود. در تحلیل باید در جا زدن و آنچه که فلج تحلیلی نامیده میشود که در اثر غرق شدن در داده های حسی-تجربی ضد و نقیض که به عنوان نمونه، در هنگام گروه بندی ها ممکن است روی دهد را با استفاده از حل تضاد (فلج) رفع کرد.

روش ترکیبی:

در این روش، کانون توجه مفهوم، از لحظه عام به خاص و از لحظه خاص به فرد حرکت میکند. تفاوت اساسی این روش با تحلیلی، تنها در

وارونه شدن نیست بلکه هنگامی که در شناخت بکار می رود فرد حاصله از روش ترکیبی، مجازی است، زیرا بازسازی مشخص واقعی از طریق کاربرد صرف مفاهیم مجرد توسط ذهن امکان پذیر نیست. در اصل و در تحلیل، تبدیل پیچیده مشخص به ساده تجریدی با صرف نظر کردن ویژگی های بسیاری همراه است و در ترکیب، با حرکت وارونه و ضمیمه کردن های گام به گام و پی در پی یک یا چند ویژگی (خاصه یا تعیین)، هرچه از عام به خاص (و از خاص به خاص تر) و نهایتاً به تمرکزی از تعیین ها خواهیم رسید که مشخص اندیشیده نام دارد و نوعی باز آفرینی، بازسازی یا بازنمایی مشخص آغازین است اما هرگز به مشخص آغازین نخواهیم رسید. خواهیم دید که در رابطه با جامعه، این مشکل یا تضاد در پراکسیس حل میشود که نتیجه آن نیز مشخص تازه و دیگری خواهد بود. با این روش مثلاً میتوانیم از ارزش اضافی به بهره بانکی و سود برسیم.

روش دیالکتیکی:

روش تحلیلی و روش ترکیبی معکوس یکدیگرند و با هم متضاد هستند. حال اگر این دو روش را در وحدت و به ترتیب و با هم بکار بریم، آنگاه به صورت کاملی می توانیم تحلیل و ترکیب را از نقطه آغاز به نقطه پایان برسانیم. به عبارت دیگر، شناسائی موضوع مورد بررسی یا اوبژه از طریق حرکت مفهوم در چرخه زیر صورت میگیرد:

[اوبژه--خاص<---<---کمتر خاص<---<---...<---عام<---<---خاص<---<---خاص تر<---<---اوبژه اندیشیده]

این روش را میتوان در سه گانه های زیر خلاصه کرد:

- {روش تحلیلی، روش ترکیبی}، روش دیالکتیکی
- {تحلیل، ترکیب}، شناخت.

به روش دیالکتیکی، در هنگام طرح موضوعات شناخت و مسئله جمعیت مشخص باز خواهیم گشت.

ضمناً در این نوشته، واژه مشخص به معنای فرد کاملاً تعریف شده یا معینی که همه جزئیات آن معلوم باشد نیست بلکه به مفهوم موضوع اولیه مورد بررسی یا فرآورده نهائی یک فرایند، در نظر گرفته شده است.

[ج]- تجزیه

در این روش، یک کل، به اجزا کوچکتر و روابط آنها، شکسته یا تفکیک می شود. تجزیه با دور شدن از کل یا نفی کل و با حرکت به درون و نزدیک شدن به اجزا آغاز می شود. یعنی کانون توجه مفهوم، از یگانگی کل به سمت چندگانگی اجزا، حرکت می کند. این حرکت، ذاتاً حرکتی، یک به چند است و بنابراین ساختاری درختی دارد و ممکن است هر یک از اجزا به عنوان کلی کوچکتر، خود، به اجزا کوچکتری تقسیم شود و این تقسیمات بصورت درختی در حد لزوم، ادامه می یابد. در حرکت از کل به جز به شرایط یا مبنایی نیاز هست که معیار شکستن نام دارد. کنار گذاشتن موقت کل و بذل توجه به اجزا و روابط این اجزا به معنای نادیده گرفتن کل نیست بلکه صرفاً لحظه مفهومی دیگری از کلیت است. بعد از تجزیه، کل به شکل مشخص تر و ساخت یافته ای تعریف می شود. در اصل ابتدا اجزا در کل پنهان است، سپس هم کل وهم جزئیات آن، بصورتی شفاف دیده میشود. اساس تجزیه، وحدت یگانگی و چندگانگی، یا دوگانه [وحدت، کثرت] و تضاد [کل، اجزا] است و شکل کامل آنرا میتوان در سه گانه {کل، جزء، فرد} تعریف کرد.

در داستان فیل در تاریکی، جزئیاتی جداگانه ای از فیل، حس می شود و لی کلیت فیل تشخیص داده نمیشود یعنی رابطه اجزا با هم و حرکت از اجزا به کل، صورت نگرفته است و بنابراین شناخت فیل در جزئیات حسی-تجربی جدا از هم در مانده است.

هنگام تجزیه، ممکن است مبنا های متعددی وجود داشته باشد. انتخاب مبنا به موضوع مورد بررسی و ویژگی های آن مربوط میشود. مثلاً تجزیه جمعیت به افراد تشکیل دهنده آن از نظر منطقی میسر است ولی بررسی افراد جدا از هم، ارزش چندانی ندارد. در حالی که اگر مجموعه ای از این افراد که ویژگی خاصی دارند مانند طبقات را در نظر بگیریم آنگاه، جمعیت را میتوان به این طبقات تقسیم کرد که از یکسو جزء هستند و از سوی دیگر خاص. خود این طبقات را میتوان بر اساس مالکیت تعریف کرد مثل طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر. بنابراین، تجزیه میتواند بر مبنای خاص های متضاد صورت گیرد.

در دیالکتیک [کل، جزء] میتوان سه نوع حرکت (نفی) مفهومی در بین کل های مرتبط تشخیص داد:

۱. از بیرون به درون: تجزیه (از کل به جزء)

هنگامیکه از کل به سمت اجزا، حرکت میکنیم، یعنی شناسائی کل را دقیقتر، شفاف تر و پالایش یافته تر میکنیم، داریم تجزیه میکنیم. مثلاً از تجزیه آب میتوان اکسیژن و هیدروژن بدست آورد. اگر تصور کنیم که داریم از بیرون به درون کل میرویم و اجزائی را که در آن مییابیم بصورت کل های جدیدی، گروه بندی میکنیم و مکرراً، شناسائی هر کل را به شناسائی اجزا و روابط آنها تبدیل میکنیم، داریم لایه به لایه، تجزیه میکنیم.

۲. از کل به کل های دیگر مرتبط هم سطح (از جزء به جزء)

هنگامیکه در بین کل های لایه دوم حرکت میکنیم، داریم روابط اجزا را بررسی میکنیم. در اینجا هر جزئی، نفی اجزا دیگر است.

۳. از درون به بیرون: سنتز کل های مرتبط در کلی بزرگتر (از جزء به کل)

هنگامیکه از کل های لایه درونی تر به سمت کل لایه بیرونی تر میرویم، داریم سنتز آنها را بررسی میکنیم. مانند سنتز هیدروژن و اکسیژن در آب. مونتاز و اختراعات، شکلی از سنتز را در بر دارند. به مبحث سنتز باز خواهیم گشت.

رابطه تکاملی جزء و کل:

وجود کل بر اساس و متکی بر وجود اجزا است. گرچه اجزا میتوانند در کل پنهان باشند ولی بدون اجزا، کلی وجود ندارد. هر کل، درختواره ای از کل های ساده تر و کوچکتر است. البته این کل ها نیستند که جزء ها را بوجود می آورند بلکه به عکس، این جزء ها هستند که کل ها را میسازند. به عبارت دیگر، وحدت نیست که کثرت را بوجود می آورد بلکه کثرت های انباشته شده یا سنتز شده هستند که وحدت هستی را به وجود آورده اند بدیگر سخن، اساس جهان، چندگانگی است ولی ارتباط چندگانگی ها باهم، آنرا یکپارچه و یگانه میکند.

نظامها نمونه ای از کل ها هستند و مولفه های یک نظام یا زیر نظامها ی آن، متناظر با اجزا هستند. روابط متقابل بین زیر نظامها، نیز متناظر با روابط اجزا یک کل است.

یک نمونه خاص از کل، آنست که اجزای آن مرتب باشد یعنی یک دنباله تشکیل دهند و یک نمونه خاص این اجزای مرتب، فرایند یا چرخه های تکاملی است. یک چرخه تکاملی از چندین مرحله (فرایند جزئی تر) تشکیل میشود که بصورتی آبشار گونه تقدم و تاخر زمانی دارند و هر مرحله، نفی مرحله پیشین یا گذاری از آن است و ویژگی و کیفیتی متفاوت دارد. همانطور که پیشتر اشاره شد، چرخه مراحل را با دیالکتیک

[مرحله ۱] = <= مرحله ۲ = <= ... <= ... <= مرحله آخر [نشان می‌دهیم.

ادغام پذیری دیالکتیک های { [عام، خاص، فرد] و { [کل، جزء، فرد]:

هرگاه کل را فرد، فرض کنیم، آنگاه اجزا آن کل را نیز میتوان کل یا فرد جزئی تر فرض کرد و دیالکتیک { [عام، خاص، فرد] را در ساختار درختی [کل، اجزاء] بکار برد. به عکس اگر یک خاص را کل مشخصی، فرض کنیم، آنگاه میتوان [کل، جز] را در مورد آن خاص، بکار بست که قابلیت گسترده ترکیبی این دو روش با هم را نشان میدهد. البته در اصل بطور معمول، این دو روش، بصورتی ترکیبی یا درهم رفته مورد استفاده قرار میگیرد به عنوان مثال، طبقات اجتماعی، هم جزء هستند و هم خاص.

هرگاه در تجزیه، یک عام، مبنا باشد، آنگاه اجزا دارای طبقه بندی مبنا خواهد بود یعنی هر جزئی، نوعی خاص از عام مبناست. به عنوان مثال اگر تاریخ را بر مبنای نوع مالکیت [برده، زمین، سرمایه و کار] تجزیه کنیم، آنگاه ویژگی هر مرحله، همان نوع مالکیت میباشد و به جوامع برده داری، زمین داری، سرمایه داری و سوسیالیسم میرسیم.

سننر (ترکیب اجزا)

حرکت از جزء به کل یکی از انواع ترکیب یا سننر است. در فرایند سننر، کل، از طریق نفی اجزا، ضمن حفظ اجزا، حاصل میشود. به عبارت دیگر، سننر یعنی فراروی از پراکندگی و چندگانگی به یگانگی. سننر، وارونه تجزیه است و با آن تضاد دارد. در سننر نیز حرکت، درختی است با این تفاوت که این بار حرکت از شاخه های فرعی به شاخه های اصلی تر، بصورتی پشت سرهم انجام می شود.

یکی از تفاوت های اساسی [تحلیل، ترکیب] با [تجزیه، ترکیب] اینست که اولی همیشه مفهومی است. یعنی عام یا خاص، همواره مفهوم هستند در حالی که [تجزیه، ترکیب]، هم به پدیدارهای ذهنی و هم به پدیدارهای واقعی مستقل از ذهن مربوط هست. به عنوان مثال، در شیمی مولکولهایی با هم ترکیب میشوند و مولکولهای تازه ای پدید میآورند یا در اقتصاد، تولید، سننر ی از کار و مواد به کمک ابزار و مواد کمکی است.

کل میتواند بر اجزا حاکم شود و اغلب این چنین است و بر عکس به عنوان مثال، در انقلاب، جز، بر کل حاکم می شود و بعد از آن کل بر جز حاکم میشود.

در تکامل هستی، ترکیب اجزا، وجه غالب را نسبت به تجزیه دارد. در بحث مربوط به تکامل هستی و نظامها خواهیم دید که تکامل هستی اساسا با سننرهای گسترده و پشت سرهم صورت گرفته است.

[د] - کیفیت و کمیت:

در بخش نفی اشاره ای به دوگانه های متضاد بظاهر بی رابطه ای چون [کیفیت، کمیت] شد.

در دیالکتیک گذار که در آن، هر مرحله نفی مرحله پیشین است، کلیت مراحل، ماهیت (ذاتی) یکسانی دارند ولی هر مرحله، نمود، شکل، پدیدار و کیفیت خاص خود را دارد که آنرا از مراحل دیگر جدا میکند.

برای [کیفیت، کمیت]، سه گانه دیالکتیکی { [کیفیت، کمیت]، اندازه} را داریم و معنای آن اینست که تضاد کیفیت و کمیت، در اندازه، حل میشود به عبارت دیگر، کیفیت، محدوده کمی معینی دارد و تغییرات کمی به تغییرات کیفی می انجامد و برعکس. در تجزیه چرخه مراحل یک کلیت، علاوه بر مراحل اصلی پشت سر هم که کیفیتی متفاوت دارند، رویداد هائی (مراحل انتقالی کوتاهی) وجود دارند که حدفاصل مراحل

اصلی هستند. در این حد فاصل ها، تغییرات کمی به تغییرات کیفی می انجامد و جهش از مرحله قبل به بعد صورت میگیرد. مثلا در ابتدای چرخه [جنین => بچه => جوان => میانسال => کهن سال => مرگ]، جنین انسان در طول نزدیک به نه ماه، رشد دارد و در پایان، جهش تولد صورت گیرد. نمونه مهمی از جهش، انقلاب است.

نقش کمیت در ایجاد کیفیت:

هر کیفیتی را می توان با درجات معینی از کمیت ها اندازه گیری کرد و با جمع کثیری از احاد کمی کلیت ها به کلیت پیچیده تر و بزرگتری رسید. عدد نقش فوق العاده ای را در اندازه گیری ایفاء می کند. به اعداد اتمی جدول تناوبی عناصر نگاه کنیم و نقش تعداد متفاوت الکترون ها، پروتون ها و نوترون ها را در پیدایش عناصر (کیفیت های) گوناگون ببینیم. در شیمی، ترکیب متفاوتی از عناصر ثابت، به مولکول هایی با کیفیت های متفاوت می انجامد.

امروزه، بسیاری از چیز ها کد شده اند و کد در اساس عدد است. رنگها با سه گانه های عددی که هر یک از آنها وزن یا اندازه یک رنگ ساده آبی، زرد و قرمز است، شناسائی می شوند. حروف الفبا، موسیقی، صدا، عکس، ویدئو همه و همه کد شده اند و کد می تواند با سرعت نور حرکت کند و یا در پایگاه داده های ابر گونه، نگهداری و یا نسخه برداری شود. استفاده از رایانه و تبدیل موجودیت ها به رشته یا دنباله ای از کد ها و بر عکس، حتی در حوزه ژنتیک و حیات نیز اندیشیده می شود.

ا.ه. رویکردی سیستماتیک به تکامل هستی:

از جهانی که در آن زندگی می کنیم، آغاز می کنیم و از زمان کنونی به گذشته های دور می رویم و جهان را همچون فرآیندی (پروسه ای) تکاملی در گستره زمان در نظر می گیریم، زمان را در اینجا نه تنها به معنای انتزاعی از حرکت، بلکه به مفهوم کمی بازه های مورد بررسی نیز در نظر می گیریم و سعی می کنیم آنرا به مراحل اساسی با کیفیت متفاوت، تجزیه کنیم. به این ترتیب، جهان نه تنها یک فرایند، بلکه یک کلیت نیز می باشد و با تجزیه این کلیت تاکنونی در راستای زمان، به مراحل اساسی برسیم که هر یک خود، فرآیندها و کلیت قابل بررسی مجزایی دارد. با این تفاوت که این مراحل، از زاویه تکامل زمانی، بصورتی آبشار گونه و درختی بدنبال هم آمده اند که در هر مسیر، چرخه ای مرکب از گذار ها یا نفی های زنجیر گونه دارند. هر مرحله از این چرخه، متکی بر مرحله پیشین شکل گرفته است، ضمن نفی آن، آنرا در خود نگاهداشته، طی گذاری از آن فرا روی کرده است و با کیفیتی خاص و متفاوت و جلوه ای تازه، نمود پیدا کرده است. نو زایشی که آفرینش آن از زنجیره بی شماری از سنتز کثرت ها و بی نیاز از یکتا ی دیگری بوده است.

در این نوشته، به این فرایند ها با استفاده از نظامها و به اختصار اشاره می شود. جاذبه، دافعه (تضاد) و نا آرامی ذاتی ماده، بخصوص میل ترکیبی آن، طی یک فرایند تکاملی، لحظات کیفیتا متفاوتی بوجود آورده است که ما برای سادگی آنها را بصورتی نظام مند با استفاده از نظامهای اساسی اش نشان میدهمیم که هر یک بر پایه نظام پیشین قرار گرفته است و وجود آن نیازمند و متکی بر وجود نظامهای پیشین است.

هر مرحله، فرایند هائی و هر فرایند، نظامهائی دارد که ما بصورتی ساده، به اساسی ترین نظامهای آن می پردازیم و در اصل، هر مرحله را با نظامهای پایه ای آن، تقریب میزنیم تا به درکی ساده، یکپارچه، همه جانبه، فراگیر، مرتب و منظم، از تکامل پدیداری هستی برسیم. این درک بر اساس طبقه بندی روش شناسی عام و خاص قرار دارد به این شکل که هر اوبژه (لحظه، مرحله، فرایند، کلیت و نظام)، میتواند روش شناسی خاص خود را داشته باشد که توسط ماهیت آن اوبژه، تعیین شود و در عین حال روش شناسی های خاص، دارای انتزاع عام هستند. این نوشته

بیشتر به روش شناسی عام پرداخته است با این حال در کار بست روش شناسی به حوزه های علم نیز سفرهای گذرای کوتاهی داشته است که در آن بیشتر دیالکتیک {کل، جز}، فرد}، بکار رفته است. ضمناً در ادامه و در حوزه اجتماعی، بیشتر از دیالکتیک های {عام، خاص}، فرد} و یا {اوپژه، سوژه}، تاریخ اجتماعی} استفاده خواهد شد.

تقدم و تاخر هر مرحله (همراه با فرایند ها و نظامهای آن)، نه تنها ترتیب زمانی-تکاملی دارد بلکه در حالت کنونی اش، نیز همچنان وابستگی اتکائی دارد. یعنی وجود هر دسته از نظامها، به وجود نظامهای مرحله پیشین وابسته است و بدون آنها امکان وجود نخواهد داشت.

۱. نظامهای فیزیکی

در گذشته های دور، تنها نظامهای فیزیکی وجود داشتند. این دسته از نظامها، پایه، اساس و پیش نیاز سایر نظامها است.

نظامهای انرژی، ذرات بنیادین و سنتز (ترکیب) آنها نهایتاً تا عناصر اولیه، اساس نظامهای فیزیکی است. فرایند های فیزیکی، پایه و اساس هر فرایند شیمیائی است و در آن حفظ میشوند. بدون وجود فرایند های فیزیکی، هیچ فرایند شیمیائی، وجود نخواهد داشت. قابلیت تبدیل اشکال گوناگون پدیداری انرژی ها به یکدیگر، میتواند به این حدس بیانجامد که ماهیت یکسانی دارند، و قابلیت تبدیل ماده جرم دار به انرژی، نیز بیرون از این حدس نیست و بنظر میرسد که ماده صرف نظر از اشکال پدیداری خاص و گوناگون، ذاتی یکسان دارد که بی ارتباط با تضاد های [محتوی، شکل]، [جوهر، نمود] و [ماهیت، پدیدار] نمیباشد. اما، نهایتاً علم فیزیک هست که بررسی این دسته از نظامها را بر عهده دارد.

۲. نظامهای شیمیائی

نظامهای شیمیائی، فرآورده تکامل و سنتز نظامهای فیزیکی است. ترکیب و تجزیه مولکولهای مرکب، اساس نظامهای شیمیائی است و شامل فراروی از نظامهای فیزیکی و فراروی از شیمی کانی به شیمی آلی (حلقوی-زنجیری) است. فرایند های شیمی آلی، پایه و اساس هر نظام زنده است و در آن حفظ میشوند. بدون وجود فرایند های شیمیائی به ویژه نوع آلی آن، هیچ حیاتی وجود نخواهد داشت. میل شدید و استثنائی عنصر کربن در ترکیب با خودش و با عناصر بالاتر و پائین تر جدول تناوبی و وجود حلال آب، زمینه اصلی تولید مولکولهای زنجیری و حلقوی لازم برای حیات است. سلیکان تنها عنصر دیگری است که مشابهت هائی (ولی ضعیف تر) با کربن دارد و اگر حیاتی در منظومه های دیگر وجود داشته تنها براساس یکی از این دو است. بهر حال، وجود مولکولهای زنجیری و حلقوی، پیش نیاز اسیدهای آمینه و حیات است. علم شیمی، بررسی این دسته از نظامها را بر عهده دارد. رفتن از شیمی کانی به آلی در آزمایشگاه، عملی است ولی رفتن از شیمی آلی به حیات هنوز مراحل آغازین خود را طی می کند.

۳. نظامهای زنده (جاندار)

نظامهای زنده، فرآورده تکامل و سنتز فرآیندهای شیمیائی آلی است که شامل تک سلولی ها و سنتز آنها به پر سلولی ها و در نهایت، انواع پیچیده گیاهی و جانوری می شود. در این میان، از بین رفتن دایناسورها نقشی اساسی در تکامل پستانداران داشته است.

نظامهای زنده، پایه و اساس هر نظام اجتماعی است و در آن حفظ میشوند. بدون وجود نظامهای زنده، هیچ نظام اجتماعی، وجود نخواهد داشت. کروموزومها، حافظه شگفت انگیز باز آفرینی و تکثیر زندگی هستند. نحوه تشکیل و تبدیل این اطلاعات فشرده به موجود زنده موضوع بررسی زیست شناسی است که بررسی این دسته از نظامها را بر عهده دارد.

تکامل انسان:

تکامل انسان با ترک درختان، راه رفتن روی دوپا، آزاد شدن دستها و به دلیل موقعیت کف و انگشتان دست (در اثر پریدن از شاخه ها) آغاز شده است. قابلیت گرفتن اشیاء با کف دست و انگشتان (برای انجام حرکات قوی) و گرفتن اشیاء ظریف با انگشتان، در بین جانداران، بی همتا است. مهمترین انگشت دست، شست است که در مقابل چهار انگشت دیگر قرار میگیرد. شست قادر است تمام بندهای انگشتان دیگر را لمس کند. تکامل قابلیت‌های فوق به پیشینیان ما این اجازه را داد که ابزار سازی کند. تغذیه پروتئینی، تکامل اندامهای حرکتی، حسّی و مغز یعنی ظریف شدن حواس، حرکت دستها و افزایش دقت مغز و حنجره و دهان تکامل تفکر و زبان مراحل بعدی را رقم میزند.

۴. نظامهای اجتماعی

نظامهای اجتماعی مربوط به انسان، فرآورده تکامل و سنتز انسانها در جوامع است. اگر تاریخ را به عنوان یک کل در نظر بگیریم و آنرا به اجزا تشکیل دهنده اش، تجزیه کنیم و مثلاً برای این تجزیه، اگر از مبنای نوع مالکیت استفاده کنیم آنگاه به مراحل میرسیم که در هر یک، ویژگی مالکیت آن مرحله، حاکم است ولی از آنجا که نوع مالکیت اساساً، نتیجه نوع وجه تولید است، ریشه ای تر و دقیقتر آنست که از مبنای نوع وجه تولید استفاده شود (کلاً پیش از آنکه مالکیت بوجود آید، روشها و ابزارهای تولید پیشرفت کرده بودند و مختصر ثروتی حاصل شده بود که زمینه مالکیت شده بود).

مراحل چرخه تکامل اجتماعی بر اساس تجزیه بر مبنای انواع وجوه تولید:

ا. اشتراکی اولیه = برده داری = زمینداری = سرمایه داری = سوسیالیستی.ا.

ناگفته نماند که چرخه بالا بیشتر در چند قاره اروپا، افریقا و امریکا بلحاظ تاریخی واقع شده است و در آسیا، مرحله دوم و سوم بصورت دیگری بوده است البته، سرمایه داری اکنون جهانی است.

در اینجا سعی می شود به هر مرحله با نظام اجتماعی مربوطه، به اختصار و تیتروار اشاره شود.

۴.الف. نظام اشتراکی اولیه

در این نظام، زندگی قبیله ایست و خانواده، مالکیت خصوصی، طبقات و دولت در آن وجود ندارد.

۴.ب. نظام برده داری

با نفی نظام اشتراکی اولیه توسط نظام برده داری، حاکمیت برده داران به دو شکل اولیگارشی (مثلاً در یونان) و یا موناشرشی (مثلاً در مصر) در قاره های غیر آسیایی شکل میگیرد.

۴.ج. نظام زمینداری

حاکمیت زمین داران

۴. د نظام سرمایه داری

حاکمیت سرمایه

ریشه، منشا و سرچشمه سرمایه، غارت پنهان و آشکار انسانها، تولید کالایی (از طریق کار مزدی) و تبدیل نیروی کار به کالا است. به عبارت دیگر، اساس آن، انسان کالایی است و قیمت (حقوق) هر کس، مانند قیمت هر کالای دیگر، در بازار تعیین میشود. این نظام، همواره به لشگری از بیکاران نیاز دارد که ارتش ذخیره کار نامیده میشود. بیکاری و به تبع آن، بی خانمانی، جزء لاینفک این نظام است. این نظام از دو نظر به بیکاران نیاز دارد، یکی آنکه هر موقع نیاز داشت بتواند کارگر بیکار را انتخاب و بکار گیرد و دیگری آنکه با ایجاد ترس از بیکاری و پائین نگهداشتن نرخ مزد، بهره کشی را افزایش دهد. در این نظام، اتوماسیون اساسا در خدمت سرمایه داران برای کاهش نیاز به نیروی کار و افزایش سود نقشی فزاینده ایفا میکند. در نتیجه این نظام با افزایش بیکاری و بنابراین کاهش قدرت خرید از یکسو و عرضه گسترده کالا های مازاد از سوی دیگر، بسوی بحرانهایی دوره ای و یا ساختار شکن ساختار شکن در حرکت است. نظام سرمایه داری مراحل گوناگونی دارد و میتواند به آن بصورت لایه ای نگریست:

مثلا: [انباشت اولیه < رقابت < انحصار]، [سرمایه بانکی، سرمایه صنعتی]، سرمایه مالی}

مقیاس سرمایه: [ملی < چند ملیتی < فرا ملیتی < جهانی]

۴. ه نظام سوسیالیستی

حاکمیت کار

اساس این نظام، نفی سرمایه داری است. اگر در سرمایه داری، در تضاد [کار، سرمایه]، سرمایه بر کار حاکم است، در سوسیالیسم، کار است که بر سرمایه غلبه پیدا میکند تا به محو سرمایه بیانجامد. برای خشکاندن سرمایه، باید کار مزدی یعنی حاکمیت کالا بر انسان را از بین برد و کالا کردن انسان را محکوم و ممنوع کرد زیرا تا زمانیکه انسان مجبور باشد، آزادی و نیروی کار خود را (حتی در پوشش دموکراسی و آزادی قرارداد) بفروشد خبری از آزادی نیست.

برخی از ویژگی های پایه ای نظام سوسیالیستی:

- لغو کار مزدی، لغو پول، لغو سرمایه، لغو بازار، لغو استثمار، لغو اجاره، لغو سود یعنی رایگان بودن مواد غذایی، پوشاک، سر پناه، خدمات، خدمات بهداشتی، حمل و نقل، آموزش و پرورش، هنر، سرگرمی و هر آنچه مورد نیاز است.
- دموکراسی شورایی در عرصه های کار، محله، شهر، ...، کشور و جهان
- استفاده همه جانبه از اتوماسیون و کمینه سازی ساعات کار لازم
- حفظ محیط زیست و پایان دادن به سودجویی از انسان و طبیعت
- جهانی بودن این نظام و محو تجارت

بدون وجود نظامهای اجتماعی، هیچ دانش، تکنولوژی، هنر و فلسفه، ایدئولوژی و اصولاً سوژه ای، وجود نخواهد داشت.

علوم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، بررسی نظامهای اجتماعی را بر عهده دارد.

نظامهای بالا بنوعی تجزیه تاریخ به مراحل و نیز طبقه بندی این مراحل خاص هستند.

مراحل بالا بهمان ترتیب که آمده اند بدنبال هم و با فراروی از یکدیگر تکامل پیدا کرده اند و بینشان یک مرحله انتقال قرار دارد. غیر از اولین مرحله، در هر مرحله طبقه ای حاکم است. حاکمیت طبقه، همه جانبه است یعنی طبقه حاکم، افکار خود را نیز حاکم می کند هنگامی که طبقه یا طبقاتی قوی می شوند، به موازات قدرت گرفتن سیاسی شان، افکارشان (که در مطالبات آنها بازتاب میابد) نیز قدرت می گیرد. آنگاه زمانی فرا می رسد که طبقه حاکم، توان حکومت کردن را از دست میدهد و این زمانیست که طبقه ای که در حال قدرت گیری است، دیگر نه تنها به افکار و احکام طبقه حاکم تن نمیدهد، بلکه به نفی و محکوم کردن آن میپردازد. در چنین هنگامی، شرایط انقلابی است.

۵. نظامهای سوژه ای

در مراحل تکاملی نظامهای اجتماعی، نظامهای دیگری بوجود می آیند که جنسیتی اساساً مفهومی دارند. اگر نظامهای دیگر، اوبژه فرض شوند، آنگاه این نظامها، سوژه آنهاست و با آنها یک نظام جهان شمول را تشکیل می دهد. به عبارت دیگر، نظامهای این مرحله، ضمن فراروی از مراحل قبلی، آنها را در برمیگیرد با این تفاوت که این در بر گیری، انتزاعی و محدود به دانش روز است.

انقلاب نرم افزاری، بسیاری از عملکردهای اندیشه را گسترش و عمق داده است. اگر مغز اندام اندیشه است، سخت افزار را می توان ادامه و مکمل آن تصور کرد که نرم افزار بر بستر آن عمل می کند. گرچه نظامهای نرم افزاری، فرآورده تکامل نظامهای اجتماعی در طول تاریخ و متکی به آخرین آنهاست و در آن قرار دارد ولی از جنس دیگری است و از مراحل پیشین اتوماسیون، متفاوت و متمایز است. استقلال نسبی، سنخیت جداگانه و ارتباط مستقیم با ذهن و سوژه دارد. نظامهای نرم افزاری بعنوان عالی ترین شکل سیستمی موجود ماده، در بر گیرنده دانش اجتماعی، هر آنچه را که در جهان انتزاعی ذهن و سوژه قرارداد در خود جذب می کند، کتابخانه ها، دانشگاه ها و بازار ها ی خرید و فروش را به نوع الکترونیکی تبدیل کرده است و یا خواهد کرد. هوش مصنوعی و فعالیت از راه دور، می رود که در همه چیز اثر بگذارد. این نظامها اکنون نقش دگرگون کننده و بزرگی در کلیه عرصه های تولید، توزیع، مبادله و مصرف بازی میکنند و غول های انحصاری تازه ای، در جهان سرمایه داری، بوجود آورده است. حرکت رسانه ای برق آسای اطلاعات و کنترل از راه دور، همه چیز را الکترونیکی کرده یا میکند. فروشگاههای الکترونیکی، دانشگاههای الکترونیکی، بیمارستانهای الکترونیکی ... و پزشکان الکترونیکی، استادان الکترونیکی، ... مشاغل بیشتری را خودکار میکند و بیکاری اوج گیرنده ای در پیش خواهد بود و انبوه کارگران جای خود را به بیکاران میدهد. تا چند سال آینده روبات های انسان نما با توانایی هوشی، دانشی و اطلاعاتی بیش از انسان به دنیا می آیند. آنها به صورتی بی سیم با هم تماس خواهند داشت و قدرت جستجوی مستقیم اینترنتی، آنها را به دانشمند و متخصص تبدیل میکند و پزشکان الکترونیکی، عرصه را بر پزشکان، تنگ خواهند کرد.

شکل و چهره تازه ای از سرمایه داری در پیش است که یکی از ویژگی های آن، میتواند هژمونی انحصارات مالی-اطلاعاتی-جهانی باشد. ارزهای رمزی جهانی نوین که فارغ از مقررات دولتی کشور ها خرید و فروش میشوند و سرمایه گذاری های جهانی دور از چشم دولت ها که برخی از آنها در اوراق پاناما و پارادایز افشا شده اند، گریزگاههای نوینی را در این مرحله از سرمایه داری نشان میدهد.

نظامهای سوژه ای، شامل علوم، تکنولوژی، روش شناسی، ایدئولوژی، هنر، فلسفه و هرچه که حاصل هوشمندی و یا تخیل بشری است می باشد.

ا[و] - رفت از جوامع امروزی به نقطه آغاز قابل تصور و بازگشت از آن

سیر و سفری لایه به لایه از کل به جز (تجزیه)

حال از جامعه امروزی جهان شروع می کنیم و مرحله ای (در مسیر معکوس تکاملی نظامها) به گذشته بر میگردیم.

از تجزیه کلیت جامعه به اجزا طبقات،

از تجزیه یک طبقه خاص به یک فرد از طبقه،

از تجزیه یک فرد به یاخته های تشکیل دهنده آن،

از تجزیه یک یاخته به مولکولهای تشکیل دهنده آن،

از تجزیه مولکولها به عناصر جدول تناوبی،

از تجزیه عناصر اولیه به الکترون، پروتون و نوترون،

و بالاخره، از الکترون، پروتون و نوترون به سمت رسیدن به ذرات پایه ای تر، حرکت داریم. اینکه ذرات بنیادین چه ویژگی هائی دارند که این همه شگفتی می زاید، در حوزه روش شناسی عام این نوشته نیست و روش شناسی نباید فورمالیستی، کلیشه ای و تخیلی بکار گرفته شود. اما، بلحاظ منطقی، با استقراء میتوان حدس زد که نهایتا یک ذره بنیادین با کمیتی نجومی اما کیفیتی ناپایدار وجود داشته است. باز میتوان تصور کرد که این کیفیت فقط در لحظاتی، این گونه می نماید و ناآرامی ذاتی و جوش و خروش این ذره، همراه با میل ترکیبی (سنتزی) شدید آن، فرصت چندانی برای پایداری و همانگونه بودنش باقی نمیگذارد. بهر حال همان ذره، خود و در درون خود، حرکت، گوناگونی و تضاد دارد و دوگانه [وحدت، کثرت]، پایانی ندارد. البته در آن هنگام بجایی رسیده ایم که یا روش شناسی مدون ما به بن بست رسیده است و نیاز به بازنگری در مقیاس و حوزه جدید دارد و یا پژوهش فیزیکی ما مسئله ای را ندیده است. این ذرات که نوعا یکی هستند از هم جدا هستند هم با هم هستند و هم جدا از هم، یعنی ضمن دافعه، جاذبه دارند. سوال اساسی اینست که چرا باید با هم تضاد داشته باشند رابطه آنها با انرژی چیست یعنی معما حل نشده و همچنان باقی است.

ناگفته نماند که در اینجا، نه تنها از روش تجزیه، بلکه از انتزاعی که پالایش از کمیت و نگهداری کیفیت در یک فرد نمونه نوعی است، استفاده کردیم. این نوع تجزیه با معکوس حرکت تکاملی نیز همخوانی دارد که پیشتر در مبحث نظامهای پنجگانه مطرح گردید و در آن از نوعی دیگر از تجزیه، یعنی از تجزیه کل فرایند تکاملی به مراحل استفاده شد.

بازگشت: سیر و سفری از جز به کل (ترکیب اجزا)

حال با حرکت وارونه و پشت سرهم از جز به کل، می توان به نقطه آغاز بررسی بازگشت و چرخه سفر مفهومی را پایان برد با این تفاوت که در این سفر برگشت بشکلی درختی و آبشار گونه، تا آنجا که دانش روز به ما نشان میدهد میتوان پیش رفت و به حال رسید. به عبارت دیگر، هستی براساس ترکیب ذرات بنیادین ساده فیزیکی و با انباشت و سنتزهای مکرر متنوعی، تکامل یافته است و این بدین معناست که حرکت تکامل، اساساً از جز به کل بوده است و کل های هر مرحله از سنتز کل های مرحله قبل بوجود آمده اند. پیشتر اشاره شد که هر یک از نظامهای یک مرحله، اتکا به نظامهای مرحله پیشین دارد و ضمن نفی و فراروی، آنها را در بر می گیرد و یا در خود حفظ می کند. به عنوان مثال، فردی از یک نظام سرمایه داری، ضمن اینکه خصوصیات مشترک طبقاتی خود را دارد، خصوصیات زیستی-انسانی، شیمیائی و فیزیکی را نیز دارا است. ترکیب و تجزیه، معکوس یکدیگرند و با یکدیگر تضاد دارند، بنابراین میتوان آنها را در دوگانه دیالکتیکی [ترکیب، تجزیه] قرارداد. این دیالکتیک، هم در فرایندهای واقعی قابل استخراج است و هم در روش های منطقی قابل کاربرد.

ملاحظات در روش شناسی:

هر علمی، روش شناسی خاص خود را دارد، و روش شناسی مطرح شده در این نوشتار، شکلی عام دارد. در عین حال، روش شناسی، حتی به علوم پایه نیز میتواند سفر کند. به عنوان مثال حتی در علوم انتزاعی مانند ریاضی نیز ممکن است اعداد را یافت، مثلاً در مفاهیمی چون مثبت، منفی، [جمع، تفریق]، [ضرب، تقسیم]، [توان، ریشه]، [دیفرانسیل، انتگرال] و غیره که در اینصورت، روش شناسی، خاص ریاضیات است.

اضافه براین و بطور کلی، به روش شناسی میتوان، به مثابه چراغ راه و راهنمای بررسی، نیز نگرست ولی همانگونه که نور چراغ قادر نیست همه چیز را روشن کند (مثلاً نیاز به میکروسکوپ) همانطور هم، روش شناسی مورد استفاده، میتواند کافی نباشد و بسته به ماهیت موضوع مورد بررسی، روش شناسی خاص تازه ای (و درصورت ضرورت، همراه با ابزارهای تکمیلی و پشتیبانش) لازم بیاید. ارزش روش شناسی در این است که ابزاری انتزاعی در اختیار ما فرار میدهد، که با آن بتوان، داده های در دست را، از آشفتگی بیرون آورده و بنظم آورد و هر چه این نظم و نظام به نظم و نظام واقعی موضوع مورد بررسی، نزدیکتر باشد، نتیجه بهتر خواهد بود. این به این معنی است که حتی روش شناسی نیز بی بهره از دیالکتیک {عام، خاص}، فرد نیست. کار دیگر روش شناسی، نوعی پیش بینی محدود است. خانه های خالی جدول تناوبی، گویای صحت این ادعا است، گرچه این جدول، بصورت بالقوه ای وجود عناصر مطرح میکند لیکن هیچ روشی برای رسیدن به این عناصر، نشان نمیدهد. در اینجا ممکن است تصور شود که به هر روی، حال، آستن آینده است یا گذشته بنوعی خود را در آینده حفظ میکند لیکن تکامل تاکنونی نشان داده است که همواره امکان پدید آمدن ویژگیهای سنتز یافته جدیدی وجود دارد که فراتر از ویژگی های تاکنونی است یا به عبارت دیگر فراروی از گذشته و حال است. یعنی روش شناسی نیز مانند هستی تاکنونی، حقیقت مطلق و یا کاملی نیست.

[ز]- شناخت و پراکسیس

بطور خلاصه،

شناخت یعنی سازگار کردن ذهن با عین (سوژه با اوبژه)، رفتن از عین به ذهن. یا نفی اوبژه در سوژه.

پراکسیس یعنی هماهنگ کردن عین با ذهن (اوبژه با سوژه)، حرکت از ذهن به عین. یا نفی سوژه در اوبژه.

بنابراین پراکسیس، معکوس شناخت است یعنی با هم تضاد دارند و این تضاد اگر موضوع مورد بررسی، جامعه باشد، در تاریخ اجتماعی حل می شود.

تمایز شناخت از پراکسیس، تمایزی است که اوبژه و سوژه پیشین با سوژه و اوبژه تغییر یافته دارد. به عبارت دیگر در کلامی کوتاه، تمایز تفسیر از تغییر است.

اگر شناخت دو مرحله تحلیل و ترکیب دارد، پراکسیس نیز دو مرحله دارد، یکی ایجاد سوژه تازه و دیگری بردن این سوژه تازه به درون اوبژه تازه ای که میسازد است.

شناخت، نفی کلیت مشخص و رفتن به مجرد و سپس نفی مجرد های خاص به سمت مجرد عام و آنگاه به عکس، نفی عام و رسیدن به خاص و سپس نفی خاص ها و رسیدن به مشخص مجازی است.

پراکسیس، نفی مشخص مجازی و ایجاد مشخص مجازی جدیدی است و سپس نفی مشخص

مجازی جدید و رسیدن به مشخص واقعی جدید است که یک سیکل کامل از مارپیچ تکاملی است. دقت شود که در دو گانه [اوبژه، سوژه]، ظاهراً حرکت، دو مرحله ایست (اوبژه به سوژه و سپس سوژه به اوبژه)، اما بین این دو، حرکت سوژه به سوژه در سوژه، پنهان شده است. یکی از اهداف این نوشته، متمایز، برجسته و پر رنگ کردن این حرکت و اساسی دانستن آن است. این مرحله، پراکسیس نظری است. بنابراین رویکرد این نوشته به تضاد [اوبژه، سوژه]، سه مرحله ای است. سه مرحله یعنی سه نفی، که نفی بینابینی، نفی سوژه ناشی از شناخت، توسط سوژه دگرگون شده می باشد. نتیجه این تفکیک یا پالایش (تجزیه سوژه) اینست که، سوژه اولیه، به عنوان ماده خام در پراکسیس نظری نفی میشود و به سوژه دوم (تازه) تبدیل میگردد و سرانجام پراکسیس عملی، سوژه دوم را در اوبژه تازه نفی میکند.

هر یک از لحظات و مراحل سه گانه شناخت، پراکسیس نظری و عملی، روش شناسی خاص خود را دارد و هر روش شناسی خاص، نظام و ابزار ذهنی و منطق خاص خود را دارد.

۱. شناخت:

فرایند شناسائی یا شناخت از نفی مفهومی یک کلیت مشخص (اوبژه) آغاز میشود و طی مراحل دیالکتیکی با رسیدن به یک مشخص اندیشیده (سوژه) که بهترین تقریب اندیشیدنی ساده از مشخص آغازین هست، پایان میگیرد. شناخت نه تنها مشخص آغازین را نفی تجربیدی میکند، بلکه گام اول چرخه ایست که مشخص آغازین را در جهت رسیدن به مشخص تازه، نفی واقعی میکند.

شناسائی، حاصل فعالیت اندیشه هست، فعالیتی که با استفاده از روش دیالکتیکی، دریافت های حسی-تجربی، مفهومی و پژوهشی، مشخص آغازین را طبقه بندی و پالایش کرده و در ساختاری منطقی سازمان میدهد، غیر مربوط ها، غیر لازم ها و غیر مهم ها را کنار می گذارد و با خلاصه سازی به مدلی از کلیت مشخص آغازین می رسد. نمود (بیان، ارایه و نمایش) این مدل، می تواند بصورتی مدون یا عینی (و یا حتی شبیه سازی رایانه ای) باشد تا آنجا که اصل تقریب (نزدیکی به مشخص آغازین) در آن حفظ شود. بنابراین مشخص اندیشیده، مشخصی مجازی است که با انتزاعاتی متعین و مشخص بازسازی شده است و بطور خلاصه، بازتابی ساده و اندیشیده از مشخص آغازین است.

شناخت دیالکتیکی از دو مرحله تحلیل (پژوهش) و ترکیب (بازنمائی) تشکیل میشود که چون تحلیل و ترکیب با هم تضاد دارند میتوان این تضاد را در سه گانه {تحلیل، ترکیب}، شناخت {حل کرد. در مرحله تحلیل، حرکت از پیچیده آشفته به ساده ساختیافته مجرد است. سپس

در مرحله ترکیب، حرکت از ساده شروع میشود و مدل ساده، کم، کم پیچیده میشود و اینکار با ترکیب تعیین های با ارزش به آن (و انجام بحث های مربوط به آن سطح از مدل) بصورت انضمام مرحله ای به سمت پیچیده تر شدن نسبی مدل پیش میرود. مسلماً مدل نهائی بسیاری از پیچیدگی های بی ارزش مشخص آغازین را نخواهد داشت و بنابراین مدلی ساده و ساختیافته خواهد بود که مشخص اندیشیده نامیده میشود.

اگر در علم فیزیک و مبحث نور، بازتاب توسط دوربین، میکروسکوپ و یا تلسکوپ (عدسی های مقعر و محدب) صورت میگیرد و نتیجه اساساً حسی-تجربی است، در اینجا بازتاب حاصله از شناخت، از خلال عدسی های تحلیل و ترکیب بدست میاید و فراتر از حسی-تجربی بودن، کاملاً متفکرانه یعنی اندیشیده است. میدانیم که مشخص آغازین، توده ای آشفته و اساساً حسی-تجربی (یا بهتر بگوئیم ملموس) است و دریافت ها و برداشت های حواس ما میتواند اشتباه باشد مانند احساس و پندار اینکه خورشید بدور زمین میچرخد و یا قاشق داخل لیوان آب، شکسته است.

در شناخت هم تجرید و هم تجزیه بکار میروند یعنی چرخه ای داریم که نه تنها از تجرید زاده شده بلکه بر تجزیه به اجزا (مراحل) استوار است و گذشته از آن هر یک از این اجزا نیز شکلی خاص دارد.

تحلیل مشخص از شرایط مشخص، اشاره به فرآیند شناخت دارد که از شرایط مشخص شروع میشود و با تحلیل و ترکیب به مشخصی اندیشیده که داده اولیه پراکسیس نظری است میرسد.

۲. پراکسیس نظری:

این فرایند که عالی ترین فعالیت ذهن است و بر اساس اندیشه فعال استوار است، از مشخص اندیشیده برآمده از شناخت، آغاز میکند و با نفی و دگرگون کردن آگاهانه و هوشمندانه آن به طرحی تازه، که موردنیاز و امکان پذیر باشد، می رسد. در این فرایند، ذهن با اعمال نظر، فرآورده حاصله از شناخت را بر اساس اراده، خواست، اهداف و نیازهای طبقاتی-اجتماعی، به مدلی نو و عالی تر ارتقاء می دهد. این طرح تازه، دیگر بهترین تقریب برای مشخص آغازین نیست بلکه ضمن حفظ نزدیکی با آن (در حد قابلیت استفاده مجدد اجزای آن)، باید در درجه اول، بهترین تقریب برای پاسخگویی به نیازهای اجتماعی مرحله ای و اهداف بلند مدت باشد.

طراحی خلاقانه راه حل برای فراروی از مشخص آغازین و رسیدن به مشخص تکامل یافته بعدی، ویژگی اصلی این فرآیند است. فرآیندی که نوآوری ها و ابداعات جوامع در آن آغاز شده است.

اهداف و نیازهای اجتماعی، نقشی تعیین کننده، در نتایج این فرآیند دارند و طبقات گوناگون میتوانند به نتایج متضادی برسند مثلاً طبقه حاکم میتواند تصویری وارونه از واقعیت موجود بیافریند و آفریده خود را، آفریدگار بنامد و با رواج این افکار، حاکمیت خود را با آن توجیه کند.

این فرایند، بسته به حوزه ای که مشخص آغازین در آن قرار دارد، روش های خاص خود را دارد. ولی روش ترکیبی اجزاء، یعنی سنتز اجزا << کل، عام ترین روش قابل استفاده در این فرایند است. مثلاً میتوان از مجموعه ای از کل های مشخص اندیشیده شروع کرد و هر کدام را به عنوان جزئی در نظر گرفت و لی آنها را در ترکیب تازه ای قرار داد و به یک چیز جدید رسید یا با طراحی اجزائی جدید، و ترکیب با اجزائی

دیگر به نوآوری مشخصی جدید دست زد. از آنجا که حرکت ذهن و قوه تخیل، محدودیتی ندارد، میتواند ترکیبات بیشماری از اجزای اندیشیده موجود ایجاد کند. بنابراین، نیروی ترکیبی فوق العاده وسیعتر و قوی تری از طبیعت، بدست میدهد که حدی بر آن متصور نیست.

از جمله هدف های پراکسیس نظری، پاسخ به پرسشهایی چون نیروهای انقلابی کدامند، چه باید کرد، چگونه باید انجام داد، برنامه ریزی، تاکتیک و استراتژی است.

۳. پراکسیس عملی:

فرایند تحقق و پیاده سازی طرح تازه و بنابراین رسیدن به نقطه پایان یک چرخه تکاملی که خود، نقطه آغاز چرخه بعدی در مارپیچ تکاملی است پراکسیس عملی نام دارد که از فراورده پراکسیس نظری آغاز میشود و در مشخص تازه پایان میپذیرد

در این فرایند، اراده، خواست و اهداف اجتماعی به صورتی عملی اعمال می گردد.

این فرایند نیز روش شناسی خاص خود را دارد که وابسته به ماهیت حوزه یا میدان مربوط به مشخص تازه است. این روش ها، اساساً روش های پیاده سازی هستند.

نکته ۱: بین شناخت و پراکسیس تضاد وجود دارد. این تضاد با وحدت این دو در مارپیچ تکاملی که در بر گیرنده وحدت سوژه و اوبژه است، حل می شود.

نکته ۲: پراکسیس، خود و در درون خود تضاد دارد. بین پراکسیس نظری و پراکسیس عملی وحدت تکاملی وجود دارد که با میانجی گری شناخت آغاز می شود و در ادامه بصورت باز خوردی، چرخه خاص خود را دارد که معطوف به رابطه (تضاد) طراحی و پیاده سازی آنست.

حرکت درختی از عام به خاص و از خاص به فرد را در حرکت پراکسیس نظری به پراکسیس عملی نیز میتوان دید. طی این حرکت (پراکسیس) ما از ذهن به عین میرویم و هر آنچه را که در پراکسیس نظری بصورت طرح یا مدل در نظر میگیریم در پراکسیس عملی محقق میکنیم. بعبارت دیگر، مشخص اندیشیده تازه، نقش عام و مشخص واقعی تازه، نقش فرد تحقق یافته را ایفا میکند.

{مشخص آغازین، شناخت}، مشخص اندیشیده}

{مشخص اندیشیده، پراکسیس نظری}، مشخص اندیشیده تازه}

{مشخص اندیشیده تازه، پراکسیس عملی}، مشخص واقعی تازه}

{تئوری سوسیالیسم، جنبش خودبخودی کارگری}، انقلاب سوسیالیستی}

خلاصه شناخت و پراکسیس:

بنابراین دور کامل یا چرخه تکاملی شناخت و پراکسیس، عبارت است از تبدیل و دگرگونی سه فرایند زیر:

۱. از اوبژه به سوژه در سوژه (عینیت به ذهنیت)، تبدیل مشخص آغازین به مشخص اندیشیده،
۲. از سوژه به سوژه در سوژه (ذهنیت به ذهنیت)، تبدیل مشخص اندیشیده به طرح تازه مورد نیاز،
۳. از سوژه به اوبژه در اوبژه (ذهنیت به عینیت)، فراروی از مشخص آغازین به مشخص تازه.

که بصورتی خلاصه عبارت است از: [اوبژه آغازین -> سوژه آغازین -> سوژه تازه -> اوبژه تازه]

این فرآیندها (گذارها) که متمایز هستند میتوانند در مقیاسی بزرگ یا کوچک، کوتاه مدت یا بلند مدت، به شکل مراحل پشت سرهم و یا فرآیندی ادغام شده و نسبتاً همزمان انجام گیرد. ابزار سازی و کار نمونه ای از این چرخه است.

در زیر، مراحل چرخه تکاملی، به کمک مدل {داده ها -> [فرآیند] -> فرآورده} نشان داده شده است:

{مشخص آغازین واقعی -> [شناخت] -> مشخص اندیشیده آغازین}

{مشخص اندیشیده آغازین -> [پراکسیس نظری] -> مشخص اندیشیده تازه (دگرگون شده)}

{مشخص اندیشیده تازه -> [پراکسیس عملی] -> مشخص واقعی تازه}

یکجا:

{مشخص واقعی آغازین -> [شناخت] -> مشخص اندیشیده آغازین -> [پراکسیس نظری] -> مشخص اندیشیده تازه -> [پراکسیس عملی] -> مشخص واقعی تازه}

بنابراین در کل چرخه [شناخت => پراکسیس نظری => پراکسیس عملی]، چهار مشخص داریم:

۱. مشخص واقعی آغازین: داده های شناخت

۲. مشخص اندیشیده آغازین: فرآورده شناخت (و نیز داده های پراکسیس نظری)

۳. مشخص اندیشیده تازه: فرآورده پراکسیس نظری (و نیز داده های پراکسیس عملی)

۴. مشخص واقعی تازه: فرآورده پراکسیس عملی

در اینجا مشخص یعنی کلیتی دارای مشخصه، خاصه، ویژگی و یا تعیین. مشخص، دو نوع اصلی واقعی (مادی) و اندیشیدنی دارد. مشخص اندیشیدنی، همان مشخص مجرد یا خاص است. در روش شناسی شناخت، مشخص آغازین (واقعی با داده های بسیار و آشفته)، در برابر روش دیالکتیکی است. در حالیکه مشخص اندیشیده را میتوان مثلاً در برابر روشهای تجزیه و سنتز قرار داد و از آنجا که این مشخص از آشفتنگی، پالایش (انتزاع) شده است به روش دیالکتیکی کمتر نیاز دارد. به زبان ساده تر، کار روی مدل و تبدیل آن به مدلی نو و دلخواه ساده تر است یا حتی میتوان گفت که بجای تغییر و تبدیل در واقعیت، درست آنست که ابتدا تغییر و تبدیل روی مدل انجام گیرد و در نتیجه بسیاری از مجهول های اجرا از پیش معلوم میشود (ضرب المثل پارچه را بارها اندازه بگیر و یکبار ببر، بیانی موجز به تقدم تفکر کافی پیش از اجرا دارد).

نقدی کوتاه از کاستی های شناخت و پراکسیس جهش های انقلابی تاریخ معاصر

پیشتر در بحث مربوط به جدول تناوبی، به مشخص شدن محل های خالی عناصری که بعدا کشف شدند اشاره شد و از قابلیت پیش بینی محدود روش شناسی سخن رفت. در اینجا اما این قابلیت را در پرتو چرخه [شناخت << پراکسیس نظری >> پراکسیس عملی]، از طریق قیاس کوتاهی از سه واقعه مهم انقلاب کبیر فرانسه، کمون پاریس و انقلاب اکتبر و سوژه های مربوطه آنها دنبال میشود. با در نظر گرفتن تضاد [پراکسیس نظری، پراکسیس عملی] در مورد این وقایع مهم تاریخی به بصورت [روشنگری، انقلاب کبیر فرانسه] و [سوسیالیسم، انقلاب اکتبر] سعی میشود تا گوشه های مهمی از کاستی را جا نمائی کرده و به پرسش بگذاریم. زیرا طرح نظریه یک انقلاب، پراکسیس نظری و تحقق آن پراکسیس عملی است.

اکنون چهار مشخص مربوط به شناخت و پراکسیس را در مورد نظام های اخیر خلاصه کنیم:

۱. مشخص واقعی آغازین: نظام سرمایه

۲. مشخص اندیشیده آغازین: کتاب کاپیتال

۳. مشخص اندیشیده تازه: اقتصاد سوسیالیستی

۴. مشخص واقعی تازه: نظام سوسیالیستی

جنبش های خودبخودی متعددی، در سردرگمی، خاموش شده اند چرا که این جنبش ها، تنها به این آگاهی و شناخت رسیده اند که نظام وقت را نمیخواهند یعنی آگاهی در یک جنبش خود بخودی، اساسا آگاهی از نخواستن و نفی نظام حاکم است در حالیکه مسئله بر سر آگاهی از نظامی است که باید بجای آن بیاید. بنابراین پراکسیس نظری باید روی این آگاهی، پیشاپیش کار کرده باشد و با بردن این آگاهی به درون جنبش، گام های اولیه پراکسیس عملی را به انجام رساند. البته تابحال، آگاهی ما از نظام جدید، همچنان همان آگاهی کلی گذشته است با این تفاوت که تا اندازه ای انحراف زدایی شده است. اما نکته مهمتر اینست که ما تاکنون، عمده وقت خود را به تفسیر، شناخت، فهمیدن و درک سرمایه و مبارزه با سرمایه داری معطوف داشته ایم و با وجود میراث و گنجینه های گرانقدر «کاپیتال» و «امپریالیسم به مثابه عالی ترین مرحله سرمایه داری»، قادر به فراروی و کار کردن روی پراکسیس نظری اقتصاد سوسیالیستی نیستیم، تازه این منابع، که بهترین شناخت، تصور و یا مدلی است، که سرمایه و نظام اقتصادی آن را تقریب میزند، در حوزه شناخت و تفسیر قرار دارد در حالیکه مسئله بر سر تغییر این نظام و پراکسیس اقتصاد سوسیالیستی است.

کتاب کاپیتال، شرح اوبژه و تکامل نظامی است که ما نمیخواهیم، یعنی میخواهیم آنرا نفی کنیم. پارادوکس قضیه در این است که ما آنچه که نمیخواهیم را، با تقریب خوبی میشناسیم (گرچه ضروری است تا شناخت مان را از لحظه کنونی آن دقیق تر کنیم)، ولی آنچه که میخواهیم را، خیلی کم میشناسیم، یعنی تعریف ما از پراکسیس (سوسیالیسم) نظری، تعریفی کلی و با کمترین تعیین و بنابراین کمتر مشخص است.

سه نفی اصلی این چرخه بصورت زیر است:

[نظام سرمایه داری = < کتاب کاپیتال > = سوسیالیسم نظری <= نظام سوسیالیستی]

بطور تاریخی، آیا از پراکسیس انقلاب اکتبر، بررسی و نقدی در پرتو روش شناسی دیالکتیکی [شناخت، پراکسیس] داشته ایم، یعنی اگر ما این

انقلاب را بعنوان اوبژه در نظر بگیریم، سوژه و شناخت آن را بخصوص در باره شکست آن، بصورت جمعبندی دیالکتیکی، سیستماتیک و فورموله شده قطعی، در دست داریم؟

انقلابیون اکتبر، پراکسیس خود را، با تکیه بر شناخت و جمعبندی کمون هفتاد و دو روزه انقلابیون پاریس، آغاز کردند و آنرا عمق بخشیدند و طولانی تر کردند. اگر کمون پاریس از پیش، تئوری انقلابی مشخصی نداشت، انقلاب اکتبر اما سنتزی از تئوری انقلاب سوسیالیستی (درسهائی از شکست کمون پاریس: تشکل کیفی حزبی و شوراهاى مسلح کارگری)، با جنبش خود بخودی بود. آیا ما با درسهای انقلاب اکتبر و شکست آن، بخصوص از طریق کاربست دیالکتیک شناخت و پراکسیس، برای در آمیختگی با جنبش های در راه و فراروی بعدی آماده هستیم؟ پراکسیس نظری ما تا بحال بیشتر به چه باید کرد های کلی پرداخته است و چگونگی ها هنوز در پرده ابهام، باقی است یعنی روش شناسی ما اگر در زمینه شناخت سرمایه داری، غنی عمل کرده است، آیا در زمینه پراکسیس نیز همان قدر غنی عمل کرده است؟ باید پذیرفت که هنگام انقلاب، فرصت چندانی برای مطالعه و راه حل یابی های مسائل عدیده ای که هرروز ما را احاطه خواهند کرد، نخواهیم داشت مگر آنکه طرح های از پیش تعریف شده ای برای پیاده سازی در دست داشته باشیم.

براستی آیا شناختی عمیق از امروز سرمایه داریم؟ بدون شناخت و پراکسیس نظری امروزین، چگونه میتوان امیدى به پیروزی داشت؟ این موضوع هنگامی اهمیت خود را جدی تر نشان میدهد که در مقایسه با پراکسیس عملی (اوبژه) انقلاب کبیر فرانسه و دیگر انقلابات سرمایه داری، پراکسیس نظری (سوژه) دوره روشنگری بسیار غنی و حتی غنی تر از شناخت نظامهای قرون وسطی بوده است.

مسئله جمعیت مشخص

مسئله جمعیت در حوزه شناخت اجتماعی قرار دارد و از روش دیالکتیکی برای حل آن استفاده میشود. روش دیالکتیکی در اساس حرکت گام به گام از مشخص به مجرد و سپس حرکت معکوس آن است. این روش مرکب از دو روش پشت سرهم تحلیلی (پژوهشی) و ترکیبی (ارائه یا بیان) است .

در بررسی سیاسی-اقتصادی یک کشور معین، از جمعیت به عنوان مشخص آغازین، شروع می کنیم البته مشخص آغازین به مفهوم شناسائی یا شناخته شده نیست، بلکه صرفا منبع، مرجع و نقطه شروعی است که اطلاعات و داده های دست اول را میتوان از آن بدست آورد. کلیت، موجود و یا ماده خامی است که برای بررسی و پژوهش، در برابر ماست. بنابراین میتواند کاملا مبهم و آشفته باشد ولی هدف این است که توسط فرایند شناخت، به فرآورده ای ساده و قابل فهم تبدیل گردد. بنابراین لازم است آنرا پالایش کنیم و بسیاری از ویژگی ها یا تعیینات بی اهمیت آنرا کنار بگذاریم تا به مفاهیم مجرد تری برسیم . با این حال، این مجرد ها، کلی، عام و توخالی هستند و چیزی را حل نمیکند و در اصل در این نقطه، شناسائی ما، همچنان ابهام آمیز باقی مانده است و این مجرد ها از سوئی نقطه پایان روش تحلیلی و از سوی دیگر، نقطه آغاز روش ترکیبی هستند. مثلا در تحلیل اقتصادی-سیاسی جمعیت مشخص فوق، با توجه به اینکه طبقه بندی یکی از مهمترین روشهای تحلیلی است، میتوان اینگونه حرکت کرد

–طبقه بندی سطوح و اشکال در آمد --> طبقات اجتماعی

-طبقه بندی کالاها --> کالای مجرد

-طبقه بندی گردش کالا: [تولید < توزیع < مبادله < مصرف]

-طبقه بندی کارها --> تقسیم کار --> کار مجرد

-طبقه بندی های مربوط به قیمت، پول، ارزش

و نهایتاً به مجرد هایی چون کالا، کار و ارزش رسید.

از آنجا که در ارائه یک پژوهش (مانند پژوهش مربوط به این نوشته)، نتایج طبقه بندی شده و ارزشمند پژوهش، با ترتیبی معکوس در لابلای ارائه جای می گیرد، مسائل مربوط به پژوهش در ارائه مطرح نمیشوند. بنابراین نقش پژوهش و تحلیل، حرکت اساساً از پیچیده به ساده و رسیدن به مفاهیم مجرد ساده (در عین حال توخالی) است که نقطه شروع کاربرد روش ترکیبی است یعنی در روش ترکیبی، حرکت، از ساده به پیچیده است و نتیجه نهائی این روش، رسیدن به مشخص اندیشیده است که بهترین تقریب مشخص آغازین، اما بصورتی مجازی است. بنابراین گرچه از نظر فرآیندی، پژوهش و تحلیل، به عنوان گام نخست روش دیالکتیکی، ضروری است ولی از نظر ارائه، نیازی به طرح جداگانه ندارد و به همین دلیل است که روش ترکیبی، بعضاً به اشتباه، به معنای روش دیالکتیکی تصور می شود.

در روش ترکیبی، مثلاً میتوان، حرکت ارزش را، از کار به کالا و از کالای در گردش به پول و از پول به سرمایه، که حرکتی از مجرد به مشخص است بررسی کرد.

شناخت: {مشخص آغازین << تحلیل << ... مجرد... << ترکیب ویژگی ها << مشخص اندیشیده}

{جمعیت واقعی << تحلیل << کالای مجرد << پول << سرمایه << ... << جمعیت اندیشیده}

نوع دیگر حرکت دیالکتیکی را میتوان در حرکت از بالقوه به سمت بالفعل یا تحقق ایده اولیه دید مثلاً تولید، نه تنها از نفی مصرف (نیروی کار، مواد و ماشین آلات که خود ناشی از نیروی کار است)، حاصل میشود بلکه ضد خود یعنی ایده عام منظور نهفته مصرف نهائی را به صورت بالقوه، در خود دارد و کالا پس از توزیع و مبادله، بصورت فردی و مشخصی مصرف میشود. یعنی آن ایده عام مصرف اولیه، تحقق میابد در این میان، توزیع و مبادله، نقش مجرد خاص مصرف را بازی میکند یعنی زنجیره توزیع به منظور مبادله و مبادله به منظور مصرف، منظور هائی خاص از ایده عام مصرف هستند و میتوان بصورت خلاصه گفت که تولید، عام است، توزیع و مبادله، خاص است و مصرف، فرد است.

{عام بودن تولید، خاص بودن توزیع و مبادله}، فرد بودن مصرف}

{تولید، مصرف}، کالا}

البته جامع تر آنست که مصرف بعنوان مشخص تعیین کننده نیاز، مبدا و مقصد چرخه کامل دیالکتیکی [شناخت، پراکسیس]، از شناخت نیاز مصرف و رسیدن به پراکسیس نظری طراحی کالا و از پراکسیس عملی تولید تا مصرف، بصورتی همه جانبه در نظر گرفته شود با این حال این پراکسیس عملی است که کل چرخه عام بودن تولید، خاص بودن توزیع و مبادله و سرانجام فرد بودن مصرف را در بر میگیرد و این شامل

گردش کالا و سرمایه های گوناگون میباشد.

بصورت کلی، فرآورده پراکسیس نظری یعنی مشخص اندیشیده تازه را میتوان بعنوان همتای بالقوه مشخص واقعی تازه نگریست و با حرکتی دیالکتیکی از آن به مشخص واقعی تازه (تحقق یافته) رسید:

{عام بودن مشخص اندیشیده تازه، خاص بودن روشهای پیاده سازی پراکسیس عملی، فرد بودن مشخص واقعی تازه} و یا

{عمومیت سوسیالیسم، خصوصیت انقلاب سوسیالیستی، فردیت نظام سوسیالیستی}

طبقه بندی یکپارچه:

نظامهای اصلی:

[افیزیکی => شیمیایی => زنده => اجتماعی => سوژه ای]

نظامهای اجتماعی:

[اشتراکی اولیه => برده داری => زمینداری => سرمایه داری => سوسیالیستی]

فراروی از نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی:

نظام سرمایه داری => [شناخت -> [کاپیتال] -> پراکسیس نظری -> [سوسیالیسم] -> پراکسیس عملی] => نظام سوسیالیستی]

بصورت یکجا:

[افیزیکی => شیمیایی => زنده => اشتراکی اولیه => برده داری => زمینداری => سرمایه داری => [شناخت -> [کاپیتال] -> پراکسیس نظری -> [سوسیالیسم] -> پراکسیس عملی] => سوسیالیستی]

روش ارائه این نوشته:

در تهیه این نوشته، سعی بر این بوده است تا از روش دیالکتیکی استفاده شود و این بدین معناست که پژوهش آن، بیشتر در پرتو روش تحلیلی و بیان، نگارش و ارائه آن، دست کم در رویکرد، در پرتو روش ترکیبی انجام شده است. به این ترتیب که از مجرد ترین مفهوم دیالکتیکی، یعنی مفهوم عام نفی، در لایه یکم، آغاز شده و در لایه دوم به دو نوع دیالکتیک [کل، جزء] و [مشخص، مجرد]، که یکی اساسا نفی واقعی و دیگری نفی مفهومی (تجربیدی) است، خاص (متعین) شده است.

یکی به تجزیه آبخار گونه فرایند تکاملی هستی، به مراحل و در نهایت به نظامها (و یا سفر رفت و برگشت) رسیده است، و دیگری به دیالکتیک [اوبژه، سوژه] و در نهایت به [شناخت، پراکسیس] رسیده است، گرچه در چرخه دیالکتیکی [شناخت، پراکسیس]، از لحظات یا مراحل که

مورد خاصی از دیالکتیک [کل، جز] است، استفاده شده است. و یا اینکه، مراحل هر چرخه و ادامه آن در مارپیچ تکاملی، هر یک ویژگی های خاص خود را دارد و بنابراین نوعی از کاربرد [عام، خاص] را در خود دارد.

لایه ۱: - نفی

لایه ۲:

- نفی مشخص در مجرد: [مشخص، مجرد]
- نفی کل در اجزا: [کل، جزء]

لایه ۳:

- [عام، خاص]، فرد، نفی های متعدد
- [کل، جزء]، فرد، نفی های متعدد

فرد مشخص => نفی (مشخص در مجرد) => مجرد => نفی (خاص در عام) => [عام، خاص]، فرد => [اوبژه، سوژه]، تاریخ {
=> [شناخت، پراکسیس]

لایه ۴:

فرد => نفی (کل در اجزا) => [کل، جز]، فرد => (نفی جز در جز بعدی - گذار) => نفی چرخه ای مراحل => مارپیچ تکاملی

فرد => نفی (کل در اجزا) => [کل، جزء]، فرد => (نفی جزء در جزء بعدی - گذار) => مراحل تکاملی فرایند هستی

تجزیه برخی از چرخه هائی که از جزء (مرحله - لحظه) های پشت سر هم تشکیل شده اند:

- چرخه تکاملی: [مرحله ۱ => مرحله ۲ => مرحله ۳ => ... => مرحله آخر]

- مارپیچ تکاملی: [چرخه ۱ => چرخه ۲ => چرخه ۳ => ...]

- چرخه سال: [بهار => تابستان => پاییز => زمستان]

- چرخه شبانه روز: [صبح => ظهر => غروب => شب]

- [جنین => بچه => جوان => [عشق] => مرگ]

- [مرغ => تخم مرغ => جوجه]

- [پروانه => تخم => کرم => پيله]

- [گل => میوه => دانه => جوانه => گیاه => شکوفه => غنچه]

- [کار => ارزش => کالا => مبادله => پول => سرمایه]

- [تولید => توزیع => مبادله => مصرف]

- تجزیه، سنتز: [کل <-- جز <...< جز تر <-- جز <-- کل]
- شناخت: دیالکتیک [تحلیل، ترکیب]: [مشخص <-- خاص <...< عام <--...< خاص <-- مشخص <-- مشخص اندیشیده]

فهرستی از سه گانه های دیالکتیکی با چند دوگانه و گذار

[یکسانی، گوناگونی]

{اضدین، وحدت ضدین}

{چندگانگی، یگانگی}

{یگانگی، چندگانگی، وحدت}

{اثبات، نفی، نفی در نفی}

{مفهوم، ذات، هستی}

{هستی، نیستی، گردیدن}

{کیفیت، کمیت، مقیاس}

{عینیت، ذهنیت، ایده}

[جوهر، پدیدار، ماهیت، پدیدار، ذات، نمود، شکل، محتوا]

{اوبژه، سوژه، تاریخ}

{مجرد، مشخص، اوبژه}

{مجرد، نفی مجرد، مشخص}

{مجرد، مجرد متعین، مشخص}

{مجرد، خرد منفی، خرد مثبت}

{تجرید، نفی، اثبات}

{تجرید، دیالکتیک منفی، دیالکتیک مثبت}

{عام، خاص، فرد}

{عمومیت، خصوصیت، فردیت}

{کل، جزء، فرد}

{اجزا، سنتز اجزا}

{اجزا، کل}

{اجزای پشت سر هم زمانی، کل}

{مراحل پشت سرهم: زنجیره گذار، فرآیند تکاملی}

{چرخه تکاملی، مارپیچ تکاملی}

چرخه تکاملی: [مراحل پشت سرهم تکرار شونده]

{تجربیدهای پشت سرهم، روش تحلیلی}

{ترکیب گام به گام ویژه گی ها، روش ترکیبی}

{عام، ترکیب گام به گام ویژه گی ها، مشخص اندیشیده}

{وحدت، کثرت، کلیت}

{یگانه، چندگانه، فرد}

{روش تحلیلی، روش ترکیبی، روش دیالکتیکی}

{شناخت، پراکسیس، تاریخ}

{پراکسیس نظری، پراکسیس عملی، پراکسیس}

{عمومیت تولید، خصوصیت مبادله، فردیت مصرف}

حرکت دیالکتیکی ارزش: {تولید ارزش، مبادله ارزش، تحقق مصرف ارزش}

چرخه دیالکتیکی کالا: [تولید کالا < توزیع کالا < مبادله کالا < مصرف کالا]

[کار انتزاعی نهفته در کالاها، پول: شکل ضروری نمود]

{کار مجرد اجتماعاً لازم، ارزش مبادله، پول}

[کار مجرد اجتماعاً لازم، قیمت]

{ارزش مبادله، ارزش مصرف، پول}

{ارزش، ارزش مبادله، کالا}

ارزش < ارزش اضافی < بهره بانکی

ارزش، قیمت تمام شده

ارزش: ارزش ثابت + ارزش متغیر + ارزش اضافی

ارزش اضافی، سود

{برده، برده دار، برده داری}

{ارباب، رعیت، فئودالی}

{کارگر، سرمایه دار، سرمایه داری}

{شعر، موسیقی، آواز}

{اروز، شب، کره زمین}